

اعترافات آگوستین قدیس

ترجمه افسانه نجاتی

ناپیشگفتاری ار
احسان شریعتی



سرمایه امروز

تهران ۱۳۹۷

فهرست

۹	مقدمه مترجم
۱۷	پیشگفتار احسان سرعی
۲۷	تاب اول
۵۵	تاب دوم
۶۹	تاب سوم
۸۹	تاب چهارم
۱۱۵	تاب پنجم
۱۳۹	تاب ششم
۱۶۷	تاب هفتم
۱۹۷	تاب هشتم
۲۲۵	تاب نهم
۲۵۵	تاب دهم
۳۱۳	تاب یازدهم
۳۴۹	تاب دوازدهم
۳۸۵	تاب سیزدهم

وزنِ عشق و زمانِ اعتراف

فدروغ از ششاسد دل و کاری نکند

مثلی لاتینی می‌گوید «اگر یک کار را تا تأخیر اتمام دهی، در همه کارها تأخیر خواهی کرد!»^۱ اما برای دوست داشتن، گفته‌اند، هیچ‌گاه دیر نیست و بیز همواره دیر است! اگر نقیص گویی در امر عشق حایر شده است، نقص به ار عشق است و نه ار معشوق، مقصر شاید «ساعت» عاشق باشد که درست کار نمی‌کرده، یا سرش که زیاد شلوع بوده و یا تش که کمی می‌تیده و راه دلش را می‌رده و خلاصه، نه هر علت یا دلیل، موح رمان بر او «سگین می‌گذشته» و به معنای آلمانی کلمه، ملالت و مرارت^۲ داشته و سر قرار تشریف بیاورده است! مگر نه که ولتر گفته بود «اگر ساعت داشته باشید، خدا را دارید!»^۳

عشق چیست؟ معشوق کیست؟ من کدامم؟ رمان دیدار برترین دوست کنی است؟ مشأ و جهت رمان ما چیست؟ میزان و معیار سحش دبر و رود، تاحیر و تعحیل، وقت و قرار در این میان، کدام؟ رمان من آیا، با رمان او یکی است؟ و این دو گونه رمان چگونه با یکدیگر تلاقی می‌کند؟

فلسفه اگر عشق ورزیدن نه «هرانگی» باشد، فلسفه اورلیوس آگوستیوس حکمت

1 Si unam rem sero feceris, omnia opera sero facies

۲- همان مرور ملالت‌آور رمان است؛ ن ک نه هاندگر، مهاجم سادس مناظرک جهان، ناهی، نهایی بخش اول فصل ۴ ملالت عمی

GA 29 30 Die Grundbegriffe der Metaphysik Welt, Endlichkeit, Einsamkeit, 1929

«عشق» است و مشکل‌های آسان‌غای او در دیبای ما هرچیز متناسب با ورش، به سمتی کشیده می‌شود «آتش به پای می‌شود، سنگ می‌افتد ورنه من عشق است به هر کجا که کشانده شده‌ام، همو مرا می‌کشانده است» «مهر بورر و هرچه حواستی احماد ده!»^۱

واژه اعتراف (کنفسور) نیز، در لاتین به دو معنای اقرار (خطا) و اطهار (عمیده)^۲ پس اعتراف را باید ناتوجه به ریشه عربی عرف، یعنی «شناسایی» و اعتراف آگوستین را به معنای ستایش لطف و حمد عنایت خداوند^۳، فهمید و «تعلیم سخن توسط عشق» شهادتنامه و نیایه اعلام عقاید تا «نامه اعمال» ارزیابی استنهایت گذشته حویث سر به مسطور تفکیک راه و پراهمه‌ها در تحریر ریست شده است و اینکه اصولاً «مستحق کرامت گناه کاران اند»^۴ و این نکته همچنان است با اصل آگوستینی «ایمان همچون تعقل»^۵

«ایمان می‌حوید و عقل می‌یابد» مرزهای گناه و صواب، شک و ایمان که همواره با یکدیگر گلاویرند، به طور پیاپی با تش و تداخل ترسیم می‌شوند

شر در ذات انسان، همچنان که در هستی، بر خلاف تصور مانی هادس نیست او موحودی محتار و مسول است هرچند، آزادی و رستگاری او، بر خلاف ناور اصحاب بلاژ^۶، فقط به لطف «عنایت» حق ممکن خواهد شد همین انسان‌شناسی را در برد لوتر (در برابر اراسموس و در ناب احتیاط) و برد کالون بار می‌یابیم

تحلیل عشق از آناکاووی هوی و هوس^۷ آعار می‌سود انسان در ساختار و زندگی خود موحودی است دلشعول و دلگران، حویده و کحکاو (cura, curiosus, curiositas) اما واقعیت زندگی انسان، بر خلاف سایر موحودات طبیعی، خودانگیحه و عریری نیست،

1- Ama et fac quod vis

۲- cum = fateri «افرار» و fari «سخن گفتم»

3 laudatio Dei

۴- برخی از مورخان نگارش اعترافات را ناسخی از سوی آگوستین به اهامات مخالفانش که با نادآوری گدسه او صدافش را در گرویدن به مسیحیت مورد بردند فرار می‌داده‌اند دانسه‌اند

۵- «Credo ut intelligas» در برد هاندگر به «رسن خود به نحو رنده» بدل می‌سود «خود بسن از آنکه قادر به ساحتش شود ناند نشتر در یک زندگی کاملاً رست شده محقق ناند»

۶- بلاژ، موبدی انگلسنی‌الاصل بود که از نار ناور به گناه اوله می‌کاست و طسعب و اخسار انسانی را بررس عنایت الهی می‌دانست و مسیح را نسسر سر مشق می‌دانست با رمر و رار مسیحی صلب و ، بدعت او در فرن نسجم با نسجه فرن نسجم موحب نجران گسره‌ده‌ای در کلسا سد

۷- concupiscentia اعترافات ۱ ۳۵ و ۵۴

بلکه، مصوعی و موثر (factiosus, affectio) است شاحصه اصلی رسدگی، همین کشگری عرصمد است هر کشی هدمند است و هر رویکردی را بتی هدات می‌کند همگان نور حقیقت و «حقیقت تانان» و شفایت امور عمومی و بیرونی را دوست دارند حتی آن‌گاه که دیگران را فریب می‌دهند، دوست دارند خود را ورطه اشتباه و فریب مصون مساند و و خود خودشان در پناه تاریکی پنهان ماند، اما آفتاب حقیقت بر همه حا و بر دیگران نتاند! این هدف، بیت، توحه و خودفهمی، حصلت ذاتی خود کش و «سراحماد» هر عمل است و میان این دو حسه هیچ فاصله نظری - علمی - دهی - عیبی وجود ندارد امکانات کش، رمان و مکان مندند و در این محدوده تعریف می‌شوند و اما رمان خود چیست؟ آیا همان جهت و حد هر حرکت و کش است؟

«رمان چیست؟ اگر هیچ کس آن را از من پرسد، پاسخش را می‌دام، اما اگر پرسد و بخواهم توضیح دهم، دیگر پاسخش را می‌دام»^۱

آگوستین پس از ارسطو، بررگترین فیلسوفی بود که به عرع رمان اندشند و برحلاف معلم اول، ریشه آن را در خود روان حسست ارسطو رمان را «مقدار حرکت به طور مطلق، و به یک حرکت خاص» می‌دانست^۲، که با «قل و بعد» تشخص می‌یافت نا این همه برای او این پرسش که «آیا رمان بدون روان، می‌تواند وجود داشته باشد؟»^۳ طرح شده بود آگوستین در نارگشت از ثنویت مانوی به توحید وجود و در پرتو تحریر وحی و ارزیابی نفسانی و دقت در آفات روان، پی برده بود که «در توست، روان من، که من لحظه‌های رمان را اندازه می‌گیرم آری، در تو رمان را می‌سحج»^۴ و ادامه می‌داد که مگذار تو را در میان حمل تاثیرانی که از اشیاء و واقعیت‌های گذرا بر روان نقش می‌سدد، گم کم؛ و تصریح می‌کرد که درست همین «تاثر»^۵ یا تاثیرگذار اشیاء بر روان است که اندازه‌گیری می‌شود و نه خود اشیایی که در گذارشان، موحد این حالت در من می‌شوند وجود من اسانی در هستی، دم به دم، از این تاثر دلگران‌کننده که دلیل و ره‌های آدمی در زندگی است، تعیین می‌پذیرد

در ایحا، رمان دیگر به رمان کیهانی (ارسطویی) و نه یک شیء و موضوع شساحت (اثره)،

۱- اعترافات، ۱۱، ۱۴ و ۷

2 *Physique IV*, 223 224, trad Dayan, textes choisis, PUF, 1966

3 *Physique IV*, 223 a 21 22

4- «In te, anime meus, tempora mea metior in te, inquam, tempora metior»

(*Confessiones*, XI, 27, 34)

5- Befindlichkeit - بگا هاندگر affectio

باب اوّل

۱
در شگفت اسب که چگونه سری حس خُرد و سوا
به ساس خداوندی با اس مرست و مرل
می بردارد

بارها! تو بررگی و بی‌هایت سراوار ستایشی^۱ قدرت و حکمتِ بی‌حد تو بس
عظیم است^۲ تا این همه، اسان، این جزء ناچیز آفریش، آنکه با ما در آمیخته و
شان مرگ، این کماره گناه محوت در پیشگاه تو را بر دوش می‌کشد، [تا بداند] تو
در برابر متفرعان مقاومت می‌کی^۳، اکنون می‌خواهد تو را ستاید این تو هستی
که ما را برانگیختی تا سرور خود را در ستایش تو بیایم، ریرا تو ما را از برای
خودت آفریدی و دل بی‌آرام ما، مادام که در تو یارمیده در تب و تاب است^۴
خدایا! به من توفیق داست عطا فرما! تا آنکه دریام محست باید به درگاه تو
استعانه کم یا آنکه انتدا تو را بشاسم و سپس به تو توسل حویم؟ چه کسی

۲- مرامیر، ناب ۱۴۷، ندهای ۵ و ۶

۱- مرامیر، ناب ۱۴۵، سد ۳

۳- رساله یعقوب ناب ۴ سد ۶ و نامه پطرس، ناب ۵ سد ۵ (aux superbe) Vortre resistance
فرن همدهم کلمه superbe (عالی) orgueilleux (مکبر) تعمر می‌سد

۴- نامّلات مداوم و حسگی‌باندیر یکی از مسهورترین فواعد اغرافات برد کلسای ساحری است
آدمی فطراً در حسجوی خدا، بی‌هانت و حاودانگی اسب و پیوسه در تب و تاب است، و از اسلانات
گذرانی که اغلب بر او عارض می‌شود، باحرسد اسب به فول پاسکال «اگر آدمی از برای خداوند
ساحه سده اسب، چرا حر در خداوند حشود نمی‌گردد؟» (pascal, pensées)

می تواند محوآندت بی آنکه تو را نشناسد؟ آیا تو را می ستایند تا نه تو معرفت یاسد؟ چگونه می توان نه درگاه کسی که نه او اعتقاد نداریم توسل حویم و یا نه آن کس که هیچ کس در حلقه قُرب او بیست، ایمان آوریم؟ آنان که خدا را می حویند، او را می ستایند و در حالی که او را می حویند، می یاسدش؛ و در همان حال که او را می یاسد، می ستایندش^۱

ناراها! چه سیار مویه کنان تو را می حوام؛ و چه سیار با قلبی آکنده از ایمان نه درگاهت توسل می حویم؛ چرا که ما را موعظه کرده ای ایمانی که با تحلی در صورت پسرت و نه یاری کسی که نه تو بر دیک بود^۲ به من عطا کردی، الهامحش این استعانه ها بود

۲

خدای را نه درون حوس می حواند و نسان می دهد
که هم خدا در آدمی هست و هم آدمی در خدا

و اکنون چگونه توسل حویم نه خداوندگار و پروردگارم، حال آنکه توسل حست بدو همانا نه درون حویش حواندن اوست آیا در من حایی هست که خدایم نتواند در آن گام مهد؟ آری! خدایی که آسمان و زمین را آفریده است^۳، در من نه کجا تواند آمد؟

ای خداوندگار و ای پروردگار من! آیا ممکن است در من چیزی سراوار تو باشد تا تو را در بر بگیرد؟ آیا آسمان و زمینی که تو آفریدی و در آنها مرا سرستی، تو را در بر دارد؟ از آنجا که اگر تو سودی هیچ بود، آیا تمام آنچه موحدیت یافته، تو را در بر دارد؟ من وجود دارم، پس چرا برآم که در من درآیی، حال آنکه اگر در من نبود، من سودم! من هور در حصیصِ هاویه بیستم، اما تو آنجا نیز حضور داری، و آن هنگام که من نداحا فرود آیم، تو در آنجا حاضر حواهی

۱- اشاره به نامه بولس مقدس به رومان باب ۱، بند ۱۴

۲- مقصود آمروسوس قدس Saint Ambrose (۳۴-۳۹۷) اسقف میلان، و کسی که آگوستین را غسل تعمید داده است
۳- سفر نکوبن، باب ۱، بند ۱

بود^۱ پس، خدایا! اگر می بودی، سودم، من هرگر وجود می داشتم، یا بهتر است نگویم اگر در تو می بودم، سودم، «ار چه کسی، توسط چه کسی و در چه کسی، تمامی کائنات وجود دارد؟^۲» این چنین است، ناراها! آری، این چنین است تو را از کجا حوام؟ و تو از کجا نه درون من درمی آیی؟ که من در تو هستم چگونه از آسمان و زمین بیرون روم تا تو نه درون من درآیی، ای که گفته ای (من آسمان و زمین را پُر کردم^۳)

۳

خدا در همه جا و همه جهر به کمال هست

ناراها! آیا زمین و آسمان گنجایی تو را ندان سب که تو آنها را می آنگی، دارند؟ آیا بی آنکه آنها تو را شامل شوند، چیزی از تو باقی می ماند؟ آنچه از تو باقی مانده در کجا پراکنده یا منتشر شده است، حال آنکه تو زمین و آسمان را پر کرده ای آیا بیار نداری که چیزی تو را در برگیرد؟ پس این تو هستی که همه چیز را در بر می گیری و می آنگی

این ظروف حاوی تو بیستند که ثابت تو را رقم رده اند، چه، آن هنگام که ظروف مهدم گردند، تو از هم فرو می پاشی و چون بر ما سایه می گستری، حوذ فرود می آیی بلکه ما را برمی افزای، حوذ فرو می شکمی بلکه ما را نه هم بیوند می رنی آیا همه آنچه را پر کرده ای، با تمام وجودت آکنده ای؟ یا از آنجا که کائنات می تواند تو را به طور کامل دربرگیرد، فقط شامل محشی از توست آیا همه چیز در آن واحد این حراء از هستی ات را دربردارد، یا هر کدام سهم خود را از وجود تو دربرمی گیرند بزرگ ترین ها، محشی بزرگ تر از وجود تو و کوچک ترین ها، محشی کوچک تر از هستی تو را؟ و اگر چنین باشد، آیا احزایی از وجود تو بزرگ تر و احزایی دیگر کوچک تر است؟ یا تو، به طور کامل، در همه جا هستی و هیچ چیز

۱- مزامبر، باب ۱۳۹، بند ۹ اعترافات با ادعان به حضور مدام الهی در حلف آغار می سود و با سبط همین موضوع در کتاب های ۱۱ تا ۱۳ جامعه می باند

۲- نامه بولس به رومان باب ۱۱، بند ۳۶
۳- کتاب ارماء باب ۲۳، بند ۲۴